

پرسش و پاسخ مشاور تربیت

زیر نظر دکتر محمدرضا شرفی

دنیا برایش، بی ارزش است. در حال حاضر زخم زبانهای خانواده شوهرم و به خصوص مادر همسرم که عروسهای دیگر رایه رخ من می‌کشند، عرصه را بر من تنگ کرده است. لطفاً بگویید چه می‌توانم بکنم؟ فخری - ک از تهران

پاسخ: ضمن سلام و آرزوی موفقیت برای شما، ما هم معتقدیم که انسان علیرغم فقر مالی، می‌تواند از روح غنی و سرشاری برخوردار باشد. و آنچه به آدمی عظمت، ارزش و افتخار می‌بخشد، سرمایه‌های باطنی و ثروتهای درونی است نه فقط آنچه که به چشم ظاهر بینان خوش می‌آید.

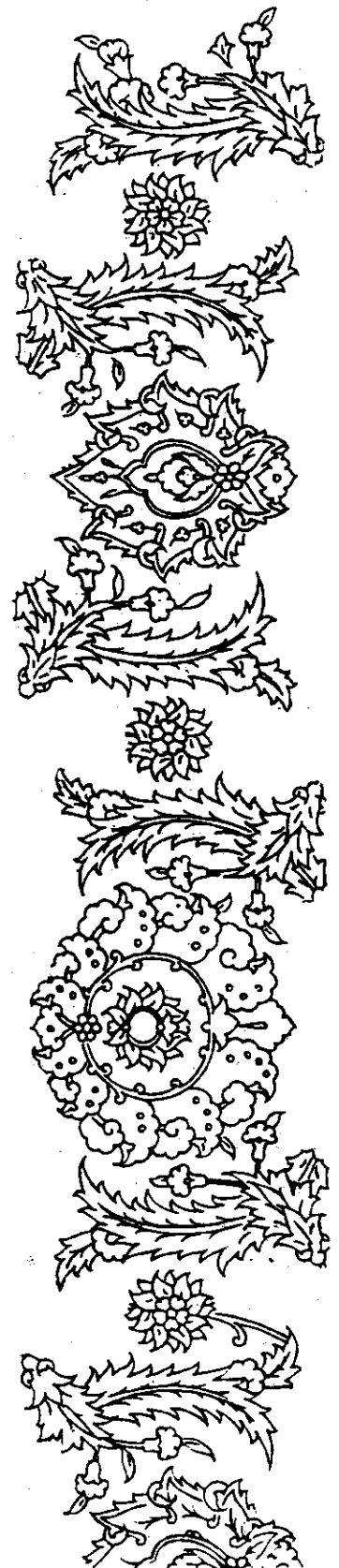
خوشبختانه حمایت همسری روشن‌بین و وفادار، تکیه گاه بزرگی در زندگی شماست و این موقعیت ارزشمندی است که نباید آن را از دست داد. بلکه به مراتب باید این حمایت و همفکری همسران را حفظ و تقویت کنید. مبادا این نقطه روشن و مثبت، قربانی منازعات ناخواسته دیروز و امروز شود.

نکته مهمی که توجه شما را به آن جلب می‌کنیم این است که اگر واقعاً ما به درستی آنچه که انجام می‌دهیم ایمان نداشته باشیم، هرگز از برخورد نامطلوب دیگران، نلسرد و خسته نمی‌شویم و رضایت درونی خود را که حاصل صحت و درستی رفتار ماست، بر هر برخورد نامطلوب از ناحیه دیگران ترجیح می‌دهیم.

یازنگری به معنی زندگی در سازگاری با برخی از مشکلات مؤثر است. واقعاً زندگی از دیدگاه ما چه مفهومی دارد؟ آیا پاک و خوب و صحیح زندگی کردن و تربیت فرزندان نیک سیرت، هدف زندگی ماست ولو اینکه دیگران با ما از سر مخالفت در آیند تا پذیرش تمجید و تحسین بی‌پایه دیگران؟

- تأکید بر همسر داری شایسته و تربیت فرزندان کارآمد و تنظیم مشغولیت سازنده و مفید، بهترین راهی است که می‌توانید در پیش روی خود داشته باشید، در حالیکه غمگساری به خاطر چیزهایی که از توان ما خارج بوده و کاری برای آنها

سؤال ۱: با سلام حضور دست اندرکاران گرامی مجله تربیت: زنی هستم ۲۳ ساله که چند سالی است با مردی از خانواده مرفه ازدواج کرده‌ام. خانواده من اگرچه دستشان از مال دنیا، خالی است ولی قلبشان از نور محبت و صفای باطنی لبریز است. با این حال خانواده همسرم هنوز مرا نپذیرفته‌اند. در طول چند سال زندگی مشترک تنها دلگرمی من لطف خدا و حمایت همسرم می‌باشد که نشان داده، مال



نمی‌توان انجام داد، شما را گرفتار نوعی خودخوری و رنج مضاعف و متراکم خواهد نمود، ضمن اینکه فرصت حال را نیز از شما سلب می‌نماید.

سعی کنید به طور صمیمانه و ولی صریح به مادر همسرتان یادآور شوید که از رفتار ایشان ناراحتید و از این مقایسه رنج می‌برید و انتظار رفتار بهتری از ایشان دارید. لازم به یادآوری است که این امر به معنای نفی احترام بزرگترها به ویژه مادر همسرتان نیست ولی چه بسا روش گفتگوی صمیمانه از تراکم مشکلات روحی و درون ریزی هیجانات در عمل، مؤثرتر و مناسبتر واقع شود.

سؤال ۴: معاون یکی از مدارس ابتدایی اصفهان هستم. حدود دوسالی است که در این سمت انجام وظیفه می‌کنم. اوایل فکر نمی‌کردم، تقاضای مدرسه تا این اندازه دشوار و متضمن تلاش و زحمت باشد. ولی احساس می‌کنم که هنوز این مسئولیت براریم جا نیفتاده است. و گاهی پرسشهایی برام مطرح می‌شود که پاسخ روشنی برایشان ندارم. از شما می‌خواهم که در این موارد مرا راهنمایی فرمائید:

الف - نظم و انضباط چه تأثیری در موفقیت بچه‌ها و عملکرد معلمها دارد؟
ب - آیا نظم یک امر ذاتی است یا تربیت پذیر می‌باشد؟

رضا - افاضفهان پاسخ: برای شما همکار گرامی در مسئولیت جدیدتان آرزوی توفیق روزافزون داریم. در پاسخ به سؤال اول شما باید گفت که مفهوم ابتدایی نظم و انضباط، این است که هر کاری را براساس برنامه و زمان مناسب انجام دهیم ولی مفهوم عمیق‌تر آن این است که انسان، تمایلات خود را کنترل نموده و به موقع ضرورت، دیگران را بر خود مقدم بدارد. لکن نظم را به نوعی تدوین برنامه و حسن اجرای آن تعبیر و تبیین نمائیم، عامل پیشرفت شاگردان، محسوب می‌شود. در این زمینه باید به دو نکته مهم توجه نمود:

۱- نظم شخصی هر دانش‌آموز، تابعی از نظم زندگی خانوادگی است.
۲- موفقیت هر دانش‌آموز در پای بندی به نظم محصول تعامل صحیح با معلم است. به عنوان مثال، معلم که هروقت می‌آید و سر کلاس از هر گونه سخن زائد و بیجا، خوینداری می‌کند عامل مؤثری در نظم مستمر و ثواب یا آگاهی دانش‌آموزان است. از جمله شرایطی که جایگاه نظم و انضباط را به عنوان عامل مؤثر در پیشرفت دانش‌آموزان، مورد تأکید قرار می‌دهد، این است که: دانش‌آموزان بدانند:
- از چه نقطه‌ای شروع کنند.

- به چه نقطه‌ای برسند.
- با چند گام یا چند مرحله این مسیر را باید طی کنند.

به عنوان مثال، دانش‌آموزی که هر بار وارد مدرسه می‌شود اگر نداند که چه درسی را ابتدا و چه درسی را بعد از آن باید مرور کند، خود نوعی مقدمه و عامل زمین‌ساز هرج و مرج خواهد بود. زیرا نظم، موجب می‌شود که دانش‌آموز در هر قدمی که برمی‌دارد به نتیجه‌ای دست یابد، و این امر به ایجاد نوعی رضای خاطر منجر می‌شود و خود تمهیدی برای موفقیت‌های در سطح عالیتر و برتر خواهد بود.

در پاسخ به پرسش بعدی شما باید عرض کنیم که اگر ابتدا شاخص‌هایی برای نظم و انضباط در نظر گیریم، قضاوت در مورد ذاتی یا اکتسابی بودن آن، دقیق‌تر و مستندتر خواهد بود.

سه شاخص عمده برای این پدیده عبارتند از:

۱- ترک مقررات و قواعد زندگی.
۲- درونی کردن آنها (به گونه‌ای که مستقل از تأیید و تقویت عوامل بیرونی باشد).
۳- ترجیح دادن منافع جمعی بر منافع فردی.

بازنگری به شاخص‌های بالا، بیانگر این واقعیت است که نظم و انضباط، امری اکتسابی و قابل دستیابی است و به عبارت دیگر، یک نوع عادت تربیتی است منتها نه

از نوع عاداتی که روسو و کانت به شدت با آن مخالفت می‌ورزیدند بلکه عادت است مبتنی بر درک و آگاهی مطابق شاخص اولی که بیان شد. واقعیت مسلم دیگری که باید بدان توجه نمود، این است که در ابتدا، هر عادت دشوار است ولی چون قدرت ناسازگاری آدمی زیاد و قابل توجه است، این عادت به راحتی در سالهای اولیه زندگی به وجود می‌آید. مشاهده کلاس، مرتب و تمیز، مدرسه منظم، شهر تمیز و منظم، گرچه و محله‌ای که به نحو عالی اداره می‌شود، در جلب علاقه او به نظم، تأثیر به سزایی دارد.

فرزندی که از زمان چشم گشودن به دنیا و شناخت خود، در کنار مظاهر زندگی خانوادگی پدر و مادری را دیده است که نظم در مناسباتشان، عامل برتر و مسلط و غالب محسوب می‌شده، معمولاً جز به این مسیر نمی‌اندیشد. اوقات، در این مسیر، گام می‌نهد و در مرحله بعد، که تفکر به پشتیبانی از تقلید برمی‌خیزد، با خود می‌اندیشد که دلیل نظم چیست؟ و به تبع آن، عواقب امور و نتایج پدیده‌های ناشی از نظم و بی‌نظمی را باهم مقایسه می‌کند و به برتری یکی بر دیگری حکم می‌کند.

از این روی، نظم و انضباط، امری آموزش پذیر است و اولین درسهای علمی آن، زمانی آموخته می‌شود که از تفویض مسئولیت‌ها و کارهای شخصی کودک به او آغاز کنیم و بر این امر نظارت و کنترل دقیق اعمال شود.

سؤال ۳: پدري هستم ۴۲ ساله با سه فرزند و سابقه زندگی مشترک ۱۸ سال با همسری که از هر حیث با ایشان تفاهم داریم. فرزند اولمان که پسر ۱۴ ساله است، مشکلاتی را برایمان به وجود آورده است که حاکی از ناسازگاری او یا خانواده است. خیلی سعی می‌کنم که از درگیری با او احتراز کنم و به همسر نیز همین توصیه را دارم. لیکن در مواردی، اختیار از کف من خارج شده و به برخوردهای خشونت آمیز منجر می‌شود. لطفاً مرا در این زمینه راهنمایی و یاری کنید. قبلاً از

زحمات شما سپاسگزارم.

محمود مد از مشهد مقدس

پاسخ: با سلام و امید موفقیت و بهروزی برای شما و خانواده گرامیتان، مناسبات والدین و نوجوان، بستگی به روابط قبلی آنها با یکدیگر دارد به ویژه سالهایی که به دوران بلوغ و نوجوانی، نزدیکتر می باشد. ناسازگاری نوجوان در این دوره تا حدودی مقتضای سن و موقعیت خاصی است که وی از آن برخوردار است.

توجه به دقیق به موارد ذیل، در کاهش ناسازگاری نوجوانان، تأثیر به سزایی دارد:

- ۱- این ناسازگاری و یا در مرحله بالاتر بحران نوجوانی، موقتی و گذراست.

- ۲- برای بازگشت نوجوان به مرحله سازگاری و تفاهم با والدین، باید فرصت کافی را در اختیار او قرار داد و هر گونه اقدام عجولانه از سوی والدین، بازگشت پذیری نوجوان را دچار کنندی و اختلال می نماید.

- ۳- از هر گونه برچسب زدن و نسبت دادن مسئولیتی همچون فرد ناسازگار، نابهنجار و مسأله دار باید جداً پرهیزیم زیرا این قبیل برچسب زنده نوجوان را از اطرافیان، گریزان نموده و او را به موضع دفاعی بر علیه ما می کشاند.

- ۴- قبول این واقعیت که در موارد خاصی، این قبیل رفتارها از لایحه و کنترل نوجوان، خارج شده و او را تحت اشعاع شرایط نوجوانی قرار می دهد آرامش خاصی به والدین و اطرافیانش می بخشد.

- ۵- مسأله تعامل آزادی و شخصیت، ایجاب می کند که همیشه از نگرش تحولی و پویا برخوردار باشیم. به این مفهوم که در رویکرد شناختی به فرزندان و یا دانش آموزان، تجدید نظر نمائیم و رفتار بخصوصی را برای همیشه به او و شخصیتش نسبت ندهیم.

نگرش تحولی در رویکرد شناختی به فرزندان، ایجاب می کند که در رویکرد عملی (کارکردی) خویش نیز تابع پویایی درونی باشیم به عنوان مثال، پارهای از روشهای خود را به تناسب سالیان رشد و تحول

فرزندان، تغییر داده و به روشهای متعالی آنها را متحول نمائیم.

- ۷- برای جلب اعتماد نوجوانان و دستیابی به مناسبات انسانی مطبوع و مطلوبه پیوسته گوش به زنگ عواطف آنها بوده و با اظهار علاقه نسبت به پیشرفت فرزندانمان، راه را برای ارتباط حسنه، هموار نمائیم.

سؤال ۴: مادری ۲۵ ساله هشتم با چهار فرزند و ۱۷ سال زندگی مشترک که احساس می کند بعد از این مدت نسبتاً طولانی که با همسرش زندگی را تحمل کرده ام، به بن بست رسیده ام. ظاهراً همسرش نیز همین احساس را دارد. مرتباً در حضور فرزندان، به من می گوید من فقط به خاطر بچه ها با تو زندگی می کنم و گرنه سالها پیش از هم جدا شده بودیم. مسأله ما این است که من و همسرش هر دو قربانیان از دواج ناخوسته و یا به عبارت دیگر از دواج تحمیلی هستیم. حالا سؤال من از شما این است که آیا باید به خاطر وجود بچه ها زندگی را ادامه داد یا خیر؟

فرشته - م از جاده سلوه

پاسخ: ضمن سلام و آرزوی ایامی خوش برای شما و خانواده محترمتان، در جواب این پرسش باید بگوییم که زندگی را در شرایط خویش باید بررسی کرد. با یک نوع درجه بندی مشکلات، شاید بتوان پاسخی قابل استفاده برای زندگی خاص خود پیدا نمود.

بی شک برای ادامه مطلوب زندگی، انگیزه های بیشتر و قوی تری از انگیزه وجود فرزندان باید داشت، گرچه وجود فرزندان و شادکامی آنان، قوی ترین عامل نوام زندگی است. لیکن والدین، صرفاً نباید به خاطر فرزندان زندگی را تحمل کنند، در درجه بالاتر آنها انگیزه زندگی را در وجود خود و هدفی که بر گزیده اند، می یابند و با وجود فرزندان، به انگیزه خویش قوت و اعتلا می بخشند. و اگر همه انگیزه های شخصی خویش را از دست ندهیم، در آن صورت، حمایت و تربیت فرزندان، به تنهایی عامل مهمی در تحکیم روابط زندگی و حفظ

کانون خانواده، محسوب می شود توجه دقیق شما را به دو مطلب زیر جلب می نمائیم:

- ۱- ابتدا بررسی دقیق و همه جانبه ای نسبت به آنچه داریم و آنچه از دست می دهیم، به عمل آوریم. به عنوان مثال، در صورت جدایی والدین، چه چیزهایی از دست می رود و چه جنبه هایی را به دست می آورند.

- ۲- در مرحله بعد، بررسی مصلحت های موجود زندگی و مقایسه آنها با آسیبهای مضرات جدایی توصیه می شود و توجه به این امر که آیا موازنه عقلانی میان آنها موجود است یا خیر؟

در نهایت اگر با جمع بندی دقیق از اوضاع زندگی، به جایی تن در نایم باید برای این سؤال نیز پاسخی در وجدانمان بیابیم که آیا ما صرفاً مشکلات خود را حل نموده ایم یا نیم نگاهی به مشکلات فرزندان خود داشته ایم؟ در صورت عدم، اگر به خاطر بچه ها زندگی می کنیم، آیا قادر هستیم حداقل آرامش قابل قبول را برایشان فراهم کنیم؟

و نکته مهم دیگری که باید دقیقاً به خاطر بسپاریم این است که طرح این مسأله در حضور فرزندان که فقط به خاطر آنها ما زندگی می کنیم و رنجها را تحمل می کنیم و ضمناً تمامی رنج و سختی خود را در حضورشان بروز دهیم، احساس گناه و خجلت را در آنها به وجود می آوریم و یا تشدید می کنیم. در حالیکه اگر طرح مسأله را اینگونه لایحه نکنیم بلکه بگوییم که عمیقاً آنها را دوست داریم، بلافاصله احساس قدرانی را در آنها تقویت نموده ایم و درس پایبندی در زندگی را آموخته ایم.

در خاتمه باید گفت که علیرغم همه سختی و دشواری زندگی، تنها والدین هستند که از آنها انتظار می رود که خود را سپر برای حواصت زندگی برای فرزندان نمایند و حداقل توقعی که از آنها وجود دارد حفظ ظاهر و آرامش اولیه ای است که به فرزندان، امید برای فرای بهتر و روشتری خواهد بخشید.